

تجلی آرمانشهر در کلام سعدی

از بنفشه بوالخیری

خود در غزلی گوید:

دردهای بی درمان مبتلا می شوند، و لیکن با آن دردها و آرام خوش ایامی می گذرانند:

نشاید به دارو دروا کردشان

که کس مطلع نیست بر دردشان^(۵)

این تفکر را در کلام تامل می بینیم. در کلام سعدی می بینیم، آنجا که از زبان مردم یوتوپیا می گوید: «آنها در شگفتند از اینکه کسی ستاره‌ای را ببیند و بالاتر از آن خورشید را، و باز هم از برق گوهرکی دل شاد شود.»^(۶)

حال در کنار این مسائل مطرح شده اگر این سؤال به ذهن آید که «آیا چنین شهری فقط در عالم خیال وجود دارد و در پهندهشت آرزو خشت و گل بنای آن برهم نهاده می شود و یا واقعا وجود عینی دارد؟» طرح پاسخ سقراط به گلاگون، جوابی قانع کننده، در الگو قراردادن این اصول آرمانی در طریق زندگی، پیش رو داریم «اینکه سقراط گفته «عقیده من این است که نمونه و نظیر چنین شهری در آسمان و در اقلیم خدایان وجود دارد. هر آنکس که بخواهد می تواند به چنین شهری بنگرد و وقتی که نگریت و باکی و زیبایی آن را دید به تبعیت از آنچه که دیده منشوری از کردار صحیح به روح و عالم درونی خویش عطا می کند. اما خود این مسئله که آیا چنین شهری در اکناف جهان وجود دارد یا نه، مهم نیست. مهم آن است که سرمشق دیگری را برای خود بر نخواهد گردید.»^(۷)

و سعدی هم با این دید و نگرش است که شالوده آرمانشهرش را پی ریزی می کند تا دنیای گمراه و محتاج هدایت را که در ظلم و تبعیض و توهم باقی مانده به کمال رهنمایی کند.

وقتی دل سودایی می رفت به بستانها
بی خویشتم کردی بوی گل و ریحانها^(۲)
که نعره زدی بلبل که جامه دریدی گل
تا یاد تو افتادم از یاد برفت آنها

که «دل سودایی» در کلام او همان «دل شیدا» است که قدم در بستان «عشق» نهاده و از شمیم آن مست شده و «نعره زدن و جامه دریدن گل»، آشوبهای همان «مستی» است که در تنگنا نمی گنجد و با محدودیت و «بایداه» قصد وداع دارد. یسار، باد، صبح، مهر، زلف، و ... از دیگر سمبل‌هایی هستند که در دنیای آرمانی سعدی نقش کلیدی دارند، یار در راس همه ارزشها قرار دارد و خورشید این دنیا، رخ مهرافزا و جانبخش یار است که تلألوی از انوارش طالع سعد را در کف عاشق می نهد.

ره که گرم باز بینم چهر مهرافزای او
تا قیامت شکر گویم طالع پیروز را.^(۳)

رسول و قاصد سعدی «باد» است که محرم رازست و تیرگی‌ها را در نوردیده و همراه قافله شب به سحرگاه استغنا و رستگاری رسیده است و وقتی که سعدی پیک دل را در کف باد می نهد می داند که ورودش بر خاطر ظریف یارگران نمی آید:

ای نفس خرم باد صبا

از بر یار آمده‌ای مرحبا!^(۴)

قافله شب چه شنیدی ز صبح

مرغ سلیمان چه خیر از صبا

و دیگر نمادهایی که تجلی آنها در کلام سعدی همه بیانگر سوق به تکامل و زیبایی و خوبی هستند.

نکته قابل ذکر در مورد مداین فاضله این است که گرچه از نظر نماد و سمبل با هم متفاوتند و لیکن همگی در یک طریق و به سوی یک هدف، که آن به تکامل رسیدن بشریت تا اوج معنویت می باشد، گام بر می دارند و در این راه به «حرص» - که در قاموس ایشان بر آن خط بطلان کشیده شده است - بها می دهند، آن‌گاه که می خواهند راه تکامل و شناخت زیباییها و ذات حق - که منشاء هستی از اوست - را در نوردند و بسان مستانی هستند که خماری شراب آنها را قانع نمی کند و در پی منشاء شراب هستند و ساقی را می طلبند و در این راه به

آدمی از دیرباز در پی شهری خیالی و بهشتی خاکی بوده و یوتوپیا^۵ «تامل مور». مدینه فاضله افلاطون و بهشت گمشده میلتنون جملگی اطلاق بر شهر یا مکانی دارد واقع در خیال و یا در پهندهشت آرزوهای دور و دراز بشریت. در این راستا، اگر گامی به عرصه ادب پارسی نهم، تجلی تامی از این افکار آرمانی را در آثار نویسندگان و شاعران - از روزگار کهن تا به امروز - می بینیم و در می یابیم که آنان در کلام خود اشاره‌هایی صریح به این امر داشته‌اند، بالاخص شیخ اجل - سعدی شیرازی - که در دو اثر گرانقدرش - گلستان و بوستان - بنا را بر ایجاد آرمانشهر نهاده و خشت و گل کاخ آمالش را از واژه‌ها و کلمات گرفته و در هر کدام از آثارش این هدف به نوعی جلوه گری می کند.

او در گلستان آن‌گاه که در دنیای منشور گام بر می دارد، در هر قدم خواننده را با دنیای واقعی خویش آشنا می سازد و دیدگانش را به روی زشتی‌ها و زیبایی‌ها باز می کند و می خواهد وجود او از ذهنیت به عینیت ره پوید و خود بسان معلم اخلاقی است که اصول و قواعد تربیتی را در گوش عالیشان زمزمه می کند و در بوستان او کسوت شاعری را می گزیند که چنگی جادویی به دست گرفته و نغمه‌هایی سر می دهد که حکایت از دنیای زیبای آمالش دارد.

او اصول و قواعد حاکم بر آرمانشهرش را بر مبنای رابطه عمیق میان انسان و طبیعت پایه ریزی کرده و به این رابطه تا مدیدن روح در کالبد اشیاء و طبیعت ارجح می نهد، و برقراری این رابطه را در کلام «تامل مور» هم می توانیم ببینیم، آنجا که می گوید: «فضیلت زیستن بر حسب طبیعت است، خداوند ما را در این جهت سرشته است، و پیگیری طبیعت یعنی سازگاری با احکام عقل که نخستین آن عشق است و احترام پرشور به ذات تعالی و دوم گسردن زندگی با شادی و آرامش و یاری رساندن به دیگران.»^(۱)

سعدی برای تجلی این افکار در کلامش از سمبل‌هایی زیبا و لطیف سود جست و آنجا که سخن از پیر عشق به میان می آورد این عشق از انسان و کائنات به خدا تسری پیدا می کند و در تاروپود کاخ آمالش دمیده می شود و در دلی جای می گیرد که شیدا باشد و کالبد محدودیت را در دیده باشد. چنانکه

۵ واژه‌ای است یونانی که تامل مور آن را ساخته. از ریشه ou - topos به معنای «هیچستان» (یا به زبان حکیم ایرانی، شهاب‌الدین سهروردی، «ناکجا آباد») که کتابه‌ای طنزآمیز از eu - topos «خوستان» در آن است.

(۱) زرین کوب، عبدالحسین، حکایت همچنان باقی، تهران، ۱۳۷۶
(۲) فروغی، محمدعلی، کلیات سعدی، ج چهارم، ص ۲۱.
(۳) همان، ص ۱۰.
(۴) همان، ص ۲.
(۵) همان، ص ۲۹۴.
(۶) تامل مور - آرمانشهر (یوتوپیا) - ترجمه داریوش آشوری - نادر افشارنادر، ج دوم، اسفند ۷۳، ص ۹۰.
(۷) آتش برگ، محمدعلی، پای معنا و صورت سرکش، ماهنامه روزگار وصل، شماره ۲۶-۲۵، ص ۱۱.